

واکاوی اندیشه های ویتگنشتان در گفت و گو با سروش دباغ

انقلاب علیه خود

در سالمرگ لودویگ ویتگنشتاین به بررسی مفردات فکری او پرداخته‌ایم

منبع: روزنامه سازندگی، روز یکشنبه، مورخ: ۱۳۹۷/۲/۲۳

پردیس سیاسی (خبرنگار گروه اندیشه)

لودویگ ویتگنشتاین بی شک از موثرترین فلاسفه قرن بیستم است. او این اقبال را داشت که در خانواده‌ای متمول و مرفه در ۲۶ آوریل سال ۱۸۸۹ در وین به دنیا بیاید و با ثروت سرشار پدرش که از صاحبان بزرگ صنعت فولاد و آهن بود، زندگی اشرافی را تجربه کند. برخلاف زندگی اشراف منشانه کودکی، ویتگنشتاین بسیار ساده می‌زیست. معروف است که او ساده لباس می‌پوشید، خوراکی مختصر و ساده‌ای داشت و اتاقش خالی از هر گونه تزئین بود. ویتگنشتاین بسیار اهل مطالعه بود و مطالبی را می‌خواند که برایش جذابیت زیادی داشته باشد او کتاب‌های مورد علاقه‌اش را چندین و چند بار می‌خواند. فلسفه ویتگنشتاین را به ۲ دوره متمایز تقسیم می‌کنند. تفکر متقدم ویتگنشتاین در رساله منطقی فلسفی تراکتاتوس (Tractatus) تجلی یافته است. تراکتاتوس، رساله‌ای است کوتاه و موجز که به شکل قضایایی شماره‌وار دنبال هم می‌آیند و مقصود از این شیوه بیان‌آوری اصول موضوعه کتاب Principia، نوشته راسل و وایتهد است. ویتگنشتاین بندرت در رساله، این زحمت را به خود می‌دهد که برای تصدیق‌ها و احکام خودش برهانی بیاورد یا در باز کردن پیوندهای منطقی نهفته در آنها بکوشد. همه چیز چنان می‌گذرد که گویی ویتگنشتاین، بر پایه اعتقاد قلبی‌اش مبنی بر این که منطق و فلسفه، از لحاظ ماهیت خویش، ۲ فعالیت به کلی متفاوتند، پیشاپیش از پذیرفتن امکان هر اقدامی در جهت تبدیل کردن فلسفه به علمی برهانی به شیوه منطقی، سرباز می‌زند. طبق رساله و به بیانی کاملاً ساده، زبان آینده جهان است و مرکب از جملاتی که جهان را تصویر می‌کنند. نظریه ویتگنشتاین درباره زبان در رساله به «نظریه تصویری زبان (Picture Theory of Language)» مشهور است و از این حیث که متضمن نظریه‌ای درباره معنا و ملاک معناداری است به «نظریه تصویر معنا (Picture Theory of Meaning)» هم معروف است. براساس رساله، واحد معنا واژه نیست، بلکه جمله است و جمله برای این که معنایی داشته باشد، باید یک وضع امور را تصویر کند، خواه این وضع در جهان تحقق داشته باشد، خواه نه. کافی است که برای جمله بتوان وضع امور «ممکن» را تصور کرد تا معنا داشته باشد؛ اما جمله با معنا لزوماً صادق نیست. اگر وضع اموری که جمله تصویر می‌کند در جهان تحقق داشته باشد؛ به عبارت دیگر، اگر بتوان برای تصویر جمله‌ای با معنا مصداقی واقعی یافت، جمله صادق است و در غیر این صورت کاذب. ویتگنشتاین از جمله فیلسوفانی است که در ایران اقبال خوبی داشته و اکثریت آثار مهم او به فارسی ترجمه شده است. یکی از فعالان این حوزه سروش دباغ است که در ادامه گفت و گوی سازندگی با او پیرامون اندیشه های ویتگنشتاین و اهمیت و نقش آن در فلسفه تحلیلی معاصر را می‌خوانید.

سهم و تاثیر ویتگنشتاین در فلسفه تحلیلی معاصر تا چه اندازه اهمیت دارد؟

من توفیق داشته‌ام در این چهارده-پانزده سال که در عرصه فلسفه تحلیلی مشغولم، چهار کتاب در باب اندیشه ویتگنشتاین منتشر کنم، سکوت و معنا، زبان و تصویر جهان، ترجمه و شرح رساله منطقی - فلسفی و در باب فلسفه تحلیلی با محوریت ویتگنشتاین. در کتاب اخیر اهمیت این فیلسوف به نیکی توصیف شده است. به نظر من ما چه موافق آرای ویتگنشتاین متقدم یا متاخر باشیم یا نباشیم، نمی‌توان تردیدی داشت که او از مهم‌ترین فیلسوفان تحلیلی در سنت فلسفی قرن بیستم بوده است. هر چند عده‌ای چون «راسل» یا «دیوید میلر» شاگرد پاپر با آرای ویتگنشتاین متاخر بر سر مهر نبودند و معتقد بودند او از این سنت فاصله گرفته است اما همین‌ها تراکتاتوس او را یک کار اورجینال و او را کسی می‌دانستند که با انتشار این اثر تحولی در فلسفه تحلیلی قرن بیستم پدید آورد. افزون بر این ناقدان ویتگنشتاین، فیلسوفان تحلیلی متعددی در نیمه دوم قرن بیستم آثار متاخر او را جدی گرفتند و در شرح و بسط آن کوشیده‌اند.

استاد خود من در دانشگاه واریک که از ویتگنشتاین شناسان مشهور و مهم معاصر است و شاگرد مایکل دامت در آکسفورد بوده است، می‌گفت: «کانتریوشن ویتگنشتاین متاخر در سنت فلسفه تحلیلی بیش از تراکتاتوس او و آثار متقدم ویتگنشتاین است». شما فرض کنید یک فیلسوف اورجینال دیگری در سنت تحلیلی یعنی سائول کریپکی در ۱۹۷۱ کتاب نام‌گذاری و ضرورت (Naming and Necessity) را می‌نویسد که آن هم یک کار اورجینال است و در اوائل دهه هشتاد سده بیستم، کتابی راجع به قواعد و زبان خصوصی که از ابداعات فلسفی ویتگنشتاین بوده می‌نگارد و راجع به همین کتاب هم ما یک لیتراچر وسیعی در سنت فلسفی تحلیلی داریم. یعنی شما وقتی که می‌خواهید کار کنید؛ چه در هنگام تدریس و تحقیق، چه هنگام نوشتن پایان‌نامه به خود ادبیاتی برمی‌خورید، ادبیات وسیعی که در دهه گذشته انجام شده است و راجع به قرائت کریپکی از ویتگنشتاین است. یعنی خود خوانش کریپکی از ویتگنشتاین بدل به موضوعی شده است که تا روزگار کنونی راجع بهش نوشته می‌شود. من بخشی از رساله دکتری ام یک فصلش (البته در حوزه اخلاق بود) اما از حیثی مربوط بود به کارهای ویتگنشتاین متاخر و مفهوم نحوه تبعیت از قواعد مرتبط بود که ناگزیر باید پاره‌ای از ادبیات مربوط به این بحث را که متعلق کریپکی است را می‌دیدم. تا زمانی که من مطالعه می‌کردم انقدر کتاب و مقاله راجع به این باب نوشته شده بود و قطعاً تا الان هم به آن‌ها اضافه شده است که نشان از اهمیت این فیلسوف و نفوذ ایده‌های او می‌دهد. به همین خاطر فکر می‌کنم نقش او نقش فوق‌العاده‌ای است و این البته فقط ناظر به ایده‌های او نیست. ایده‌های نبوغ آمیز و ناب او از طرفی و زندگی اسرار آمیز لودویگ ویتگنشتاین از طرف دیگر و به نوعی انقلابی که علیه خودش کرد یا نقدی که بر ایده‌های متقدم خود انجام داد، هم از سویی بر جذابیت، نفوذ و اهمیت او افزوده است. اگر بخواهیم از ملاک‌های و محک‌های عینی سراغ بگیریم و نه از پسند و ناپسند، یکی از معیارهای آبجکتیو برای اهمیت یک فیلسوف این است که چقدر ادبیات حول و حوش او تولید شده است و چقدر ایده‌های او در شاخه‌های مختلف فلسفه ریزش کرده و نفوذ یافته است. با هر دو ملاک عینی ویتگنشتاین فیلسوف مهمی است در سنت تحلیلی، هم‌چنان که عرض کردم ادبیات مبسوطی حول او شکل گرفته است و نفوذ او در شاخه‌های مختلف سنت فلسفی، در فلسفه دین، فلسفه اخلاق، فلسفه هنر، فلسفه ذهن، فلسفه سیاست، فلسفه منطقی می‌بینید که آرای او محل بحث و لقع شده است که از اهمیت کار او حکایت می‌کند. من تا به حال توفیق این را داشته‌ام که در چهار دوره در کنفرانس‌های سالانه ویتگنشتاین شناسی که در اتریش برگزار می‌شود شرکت کرده‌ام و مقاله‌ای بخوانم و آخرین بار ۲۰۱۲ بود. در این کنفرانس‌ها که هر کدام پنج تا شش روز طول می‌کشد، در حوزه‌ها و زوایای مختلفی به آرای او می‌پردازند و همه این‌ها موید این موضوع است که چقدر این فیلسوف در سنت فلسفه تحلیلی معاصر مهم است.

رویکرد ویتگنشتاین در تاریخ فلسفه غرب چگونه قابل تحلیل است؟

ویتگنشتاین بیشتر فیلسوف زبان است و ابژه مورد مطالعه او زبان است. به این معنا هم به خصوص در دوران نخست، کاری کرد که متضمن نوآوری بود و خیلی‌ها او را انقلاب‌کوپرنیکی دوم در فلسفه معاصر پس از کتاب نقد عقل محض کانت خواندند. ابژه مورد مطالعه او زبان بود، نسبت زبان و جهان خارج و معناداری از دلمشغولی‌های عمده او بود. در دوره نخست خود به نحوی به مقوله زبان و جهان و معناداری پرداخت، در دوران دوم هم به نحو دیگری به طور خلاصه در دوران نخست به نوعی هم‌ریختی میان زبان و جهان را سراغ می‌گرفت، واحد معناداری به نزد او گزاره بود و فکر می‌کرد که ذهن حسابش از تسلف جداست و به مغالطه سایکولوژیسم یا روانشناسی‌گرایی که از ابداعات فرگه بود کاملاً باور داشت و فکر می‌کرد ما باید در باب معنا به مثابه امری آبیجکتیو و بیرونی سخن بگوییم نه چیزی که در ذهن شکل می‌گیرد. چرا که آنچه در ذهن شکل می‌گیرد سببه روانشناختی دارد تا فلسفی. به هر حال بحث و سراغ گرفتن از رابطه میان زبان و جهان خارج و معناداری دلمشغولی او بود در دوران نخست، در دوران دوم هم همین بود اما دیگر از جهان خارج نمی‌آغازید، بلکه خود پرکسیس و نحوه تعامل کابر زبان با جهان پیرامون یا به تعبیر دقیق‌تر کاری که کاربر زبان با واژه‌ها در سیاق‌های مختلف که قوام بخش بازی‌های زبانی متکثر و مختلف است می‌کند، مسئله او بود. این دلمشغولی اصلی ویتگنشتاین بود و به همین خاطر با برساختن مفاهیمی چون شباهت خانوادگی، نحوه تبعیت از قواعد، بازی زبانی، ورزیدن یا پرکتسیس نظام معرفتی خودش را سامان بخشید و همچنان در باب معناداری و چگونه تکون آن توسط کاربران زبان اندیشید.

تأثیر ویتگنشتاین روی الهیات و کلام جدید چگونه قابل بررسی است؟

تأثیر ویتگنشتاین بر روی الهیات و کلام جدید البته که زیاد بوده است و خصوصاً دوران ویتگنشتاین متأخر با عنایت به آثاری که تحت عناوین «فرهنگ و ارزش» از او منتشر شد و درسگفتارهایی در باب روانشناسی، تجربه دینی و زیبایی‌شناسی ادبیاتی حول و حوش اینموضوع پدید آمد. شما اگر ببینید فیلسوفی چون دانکیوپید که از ناواقع‌گرایی دینی سخن می‌گوید متأثر از ویتگنشتاین متأخر بوده است و همچنین فیلسوفی مثل دیزی فیلیپس که معتقد است دوگانه واقع‌گرا و ناواقع‌گرایی دینی، دوگانگی کاذبی است مبتنی بر آرای ویتگنشتاین متأخر است و در همین سیاق کار می‌کند.

در عین حال برخی از الهی‌دانان از ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی به روایتی که در کتاب فرهنگ و ارزش و برخی از درسگفتارهای او آمده، سخن گفته‌اند و این ایمان‌گرایی را در تقابل و تخالف ایمان‌گرایی کی‌یرکگور شناسانده‌اند و شناخته‌اند، اگر ایمان‌گرایی کی‌یرکگاری از جنس ایمان‌مندی شورگرایانه است، ایمان ویتگنشتاینی از جنس ایمان از سر طمانینه است. ایمانی که با حکمت سرد در می‌رسد و نوعی طمانینه و آرامش در آن است و شورمندی عارفانه را نمی‌شود در آن دید. ایمانی که هنگامی صورت می‌بندد که اطمینان نظری در کار نیست اما طمانینه عملی البته که در کار است؛ مثل بندبازی که بندبازی می‌کند هرچند محیط پیرامونش خالی است. در عین حال باید اذعان کرد که ویتگنشتاین متقدم هم به نوعی دامن زده است به مباحث الهیاتی که سببه تنذیبهی دارد خصوصاً با عنایت به سکوتی که در انتهای تراکتاتوس و احوال‌اگزیتینسیالی که در این کتاب و نوشته‌های پیشین ویتگنشتاین آمده است. قصه معنای زندگی، قصه مرگ و مواجهه با مرگ، سکوتی که پاره‌ای از ویتگنشتاین پژوهان آن را به سکوت سلبی و تنذیبهی معنا کرده‌اند، همه آن‌ها به شکل‌گیری ادبیات و الهیات جدید مبتنی بر آثار ویتگنشتاین متقدم دامن زده است. به این معنا تصور می‌کنم که هم مبتنی بر آرای

ویتگنشتاین متقدم و متاخر ما می‌بینیم در حوزه الهیات و کلام کاری صورت گرفته است. خود او هم متأثر از کی‌یرکگور الهی‌دان دانمارکی مشهور نیمه اول قرن نوزدهم بود که این هم دستمایه تحقیقات بسیار شده است.

آیا می‌توان سویه‌های اجتماعی و سیاسی را در اندیشه‌های ویتگنشتاین جست؟

حقیقتاً سویه‌های سیاسی را فکر نمی‌کنم، هر چند برخی از ویتگنشتاین‌پژوهان کوشیده‌اند بحث‌های متاخر او و نسبت آن با شهر و پراکسیس را واکاوی کنند. خاطریم هست در یکی از کنفرانس‌های سالانه ویتگنشتاین، که من شرکت کرده بودم، آقای هانس اسلوگا از ویتگنشتاین‌شناسان مشهور، سخنرانی ارائه داد و در آنجا کوشید که آثار و نتایج مرتبط بر جدی گرفتن ایده‌هایی چون نحوه زیست و بازی زبانی را در وادی سیاست بکاود و امر سیاسی را مبتنی بر آرای ویتگنشتاین متاخر توضیح دهد. یادم هست به برخی از فقرات کتاب کاوش‌های فلسفی؛ فقرات ۹۰ تا ۱۲۰ ارجاع می‌داد و اشاره می‌کرد و توضیح می‌داد که نحوه درست دیدن امور که از تعبیر و اصطلاحات مشهور اوست را می‌توان در این عرصه استفاده کرد. باری از این دست کند و کاوها و پژوهش‌ها می‌شود سراغ گرفت اما دو تا نکته در این باب است یکی این که زندگی شخصی او نشان می‌دهد که اعتنایی به امر سیاسی نداشته است بر خلاف فیلسوفانی چون راسل، پوپر، جان رالز در نیمه دوم قرن بیستم. دغدغه‌های این چنینی نداشته است و تئوری‌پردازی در باب امر سیاسی نکرده است. باز برخلاف پوپر که کتاب جامعه باز و دشمنان آن را نوشته است یا رالز که فیلسوف سیاسی مهم نیمه دوم قرن بیستم در سنت آنگلاساکسون است و آرای بدیعی از او برجای مانده است. با قیاس او با این فیلسوفان مهم آنگلاساکسون می‌شود تفاوت‌های کار او را دریافت و دید که نسبت به امر سیاسی نظراً و عملاً چندان دلمشغول نبوده و به آن نیاندیشیده است.

امر اجتماعی هم امر موسعی است و به یک معنا او به امر اجتماعی و برساخته اجتماعی بودن ایده‌ها، معانی واژگان و مفهوم نحوه زیست، بحث کاربست معانی واژگان توجه داشته است و به یک معنا کلاً به مقوله معناداری و پیدایی معانی واژگان در دل یک جامعه انسانی که البته مراد او از جامعه از کاربران زبانی دو یا سه نفره آغاز می‌شود و تا جوامعی که میلیون‌ها انسان دارند، گسترش میابد همان ابتدای کتاب کاوش‌های فلسفی که از دیالوگ‌های میان بنا و شاگردش می‌آغازد نشان می‌دهد که کاملاً در این دوران مبتنی بر این می‌اندیشیده است که چگونه در یک تعاملی میان کاربران زبان، معنا شکل می‌گیرد و به همین خاطر هم در حوزه‌های مثل دین و هنر یا فلسفه دین و هنر و فلسفه اخلاق مباحث او قویاً به بحث گذاشته شده است. به همین سبب مایلم بگویم بر خلاف امر سیاسی ویتگنشتاین البته با لنز خودش دلمشغول امر اجتماعی بود و می‌اندیشید که چگونه در کانتکس اجتماع (که او اجتماع را از تعامل زبانی دو نفر می‌آغازید تا بیشتر)، هم معانی شکل می‌گیرند، هم بازی‌های زبانی و هم نحوه زیست انسانی که هر یک البته محدودیت‌های خود را دارد، پیشینه تربیتی و معرفتی افراد و کاربران زبان در او ریزش می‌کند همه این‌ها در دوران متاخر وقتی که در مورد دین و اخلاق می‌اندیشید، مد نظر او بود. به نظرم آن جاها می‌شود شسته رفته‌تر از دلمشغولی ویتگنشتاین به امر اجتماعی البته با لنز خودش را سراغ گرفت. آن دلمشغولی و افقی که از آن منظر وقتی نگاه می‌کرد، درک ما از هنر، اخلاق، دین و دیگر بازی‌های زبانی البته تغییر می‌کند و از آن منظر است که شما چگونگی پدید آمدن این نهادهای اجتماعی را که مبتنی و متشکل از انسان‌های گوشت و پوست و خون داری است که زبان مند هستند و موجوداتی هستند که زبان در آن‌ها ریزش کرده است و تعامل معرفتی آن‌ها با جهان پیرامون از زبانشان آغاز می‌شود، را می‌فهمیم. ما موجوداتی زبان مندی هستیم و اگر کانت می‌گفت که تمام تجربیات ما زمان مند و مکان مند است، به نزد ویتگنشتاین بیش از

هرچیزی انسان موجودی زبان مند است. و بدون زبان نمی‌تواند فکر کند و ایده‌های او در خلوت، معنایی که برای واژگان در نظر می‌گیرد همه این‌ها به مدد زبان صورت می‌گیرد و ما تخته بند زبانیم و گریزی از زبان نداریم.

آیا شما به محافظه کار بودن اندیشه ویتگنشتاین اعتقاد دارید؟

خیر بنده اعتقادی به محافظه کار بودن او ندارم. برخی ویتگنشتاین پژوهان انتشار کتاب تراکتاتوس را یک اثر انقلابی می‌دانند و آن را همسنگ کتاب عقل محض کانت که کتاب دوران‌سازی به حساب می‌آورند. به این معنا محافظه کاری در اندیشه او راه ندارد. ویتگنشتاین در دوران متاخر هم انقلابی بوده است یعنی بحث از شباهت خانوادگی، بحث از استدلال زبان خصوصی، بحث از چگونگی تبعیت از قواعد همگی بی سابقه است و به همین دلیل محافظه کاری در کار او نیست و افق‌های نوینی را گشوده است و کار انقلابی از او در عرصه فلسفه زبان مشخصا و ربط و نسبت میان زبان و جهان خارج و معناداری در این دوران فلسفی دراز آهنگ ۳۰ و اندی ساله شکل گرفته است یعنی از زمانی که در ۱۹۱۸ کتاب تراکتاتوس او آماده شده هر چند در ۱۹۲۱ منتشر شد و تا ۱۹۵۱ که از دنیا رفت.

فلسفه تحلیلی در مقابل مکتب انتقادی چه جایگاهی دارد؟

قرابتی میان فلسفه تحلیلی و مکتب انتقادی و فیلسوفانی چون ادورنو و هورکهایمر، دیده می‌شود. با همان بخش‌هایی از فلسفه تحلیلی یا سنت فلسفه تحلیلی مثل آرای ویتگنشتاین متاخر که نسبتی با پست مدرنیسم یا چنان که گفتم، نسبتی با نشان دادن گیر و گرفت‌ها و محدودیت‌های عقل و عقلانیت دارد؛ همان تعبیر عقل همیشه غاصب یا عقلی که تخته بند علل و عواملی است که از بیرون او را سوق می‌دهد بر خلاف عقلی که میراث عصر روشنگری است، اگر مراد این باشد خب این تفاوت‌ها جدی است و مکتب انتقادی هم این را می‌گفت و تاکید می‌کرد و بصیرت‌های خوبی هم در اندیشه این فیلسوفان است. هم نقدهایی که به عقل جهان شمول روشنگری کردند و بعدا هم در سده بیستم نقدهایی که به کاپیتالیزم داشته‌اند و لیبرالیزم لجام گسیخته که موضوع دیگری است. من منظورم اینجا نشان دادن محدودیت‌های عقل جهان شمول روشنگری است. اگر این مقوم مکتب انتقادی باشد، در این پرسش باشد، می‌شود نشان داد که نحله‌هایی در فلسفه تحلیلی، (نه همه آنچه در زیر این عنوان شکل گرفته است، مثلا اعضای حلقه وین این گونه نبوده‌اند و بیشتر هم تحت تاثیر علم تجربی بوده‌اند یا از زمان کواپن به این طرف از نیمه دوم قرن بیستم این گونه نبوده است). از قضا خود ویتگنشتاین متاخر که در باب مفهوم نحوه زیست سخن گفته است و به نوعی از محدودیت‌های عقل صحبت کرده و عقلانیت را تخته بند زمان و مکان شناخته و شناسانده است، به این معنا مستقیما یا غیر مستقیم به نقد می‌شود گفت به نقد عقل جهان شمول روشنگری پرداخته است. اگر این چنین باشد، قرابت‌هایی را شما می‌بینید با آنچه در مکتب انتقادی توسط هورکهایمر و ادورنو طرح شده است. به این معنا بخشی از سنت فلسفه تحلیلی به روایتی که گفتم، قرابتی دارد و گرنه آن ایده‌های لیبرال و فیلسوفان تحلیلی ایبرالی مثل پاپر، نه! تخالف‌های جدی داشته‌اند و چنان که می‌دانید، گفت‌وگوهایی میان بزرگان مکتب انتقادی و فیلسوفان لیبرالی که در عرصه سیاست، در عرصه امر سیاسی و حکمرانان و در باب اقتصاد تفاوت‌های جدی در آرای آن‌ها بوده است.

فهم ویتگنشتاین در فضای فلسفه معاصر ایران تا چه اندازه جدی است؟

خوشبختانه از این حیث چنانچه قبلاً هم آورده‌ام، ویتگنشتاین فیلسوف خوش‌اقبالی بوده است. نه در دهه اول انقلاب تا اوایل دهه هفتاد، که کار جدی در باب فلسفه او صورت نگرفته بود، جز یکی دو تا کتاب می‌شود گفت مقدماتی یا کلی که از هارتناک راجع به ویتگنشتاین منتشر شده بود. اما خوشبختانه در سال‌های ۶۹ تا ۷۱ کتاب رساله منطقی-فلسفی او به زبان فارسی برگردانده شد و بعد در دهه ۷۰ پاره‌ای مقالات در باره فلسفه ویتگنشتاین منتشر شد، برخی کتاب‌ها در باب فلسفه او توسط ناشران و نشریات تخصصی مثل نقد و نظر و کیان منتشر شد و همچنین ترجمه پاره‌ای از آثار وی که درباره او نوشته شده بود. در دهه ۸۰ هم همین طور این روند ادامه داشته است. شخصاً کارهایی در این باب انجام داده‌ام و خرسندم که چند اثری در ترجمه و شرح کتاب دشوار تراکتاتوس هم نائل امدم. الان هفت سال و نیم است که ایران نیستم اما در جریان آثاری که در عرصه فلسفه غرب عموماً و فلسفه ویتگنشتاین خصوصاً، منتشر می‌شود، قرار می‌گیرم. دیدم که برخی از آثار دیگر در مورد فلسفه ویتگنشتاین منتشر شده است بعد در همین فاصله و چه ایامی که در ایران بودم در دهه ۸۰ و چه در این فاصله عموم کتاب‌های ویتگنشتاین منتشر شده است با ترجمه‌های قابل قبول و برای مثال دوست گرامی آقای مالک حسینی کتاب آبی را به فارسی برگردانده‌اند و همین طور کتاب در باب یقین را. تراکتاتوس هم ترجمه‌هایی دارد و من هم چنان که عرض کردم به این مهم همت گمارده‌ام. برخی از آثار او البته ترجمه‌های خوبی ندارد مثل کتاب فرهنگ و ارزش امید مهرگان و درباره رنگ‌ها ترجمه لی لی گلستان که به نظر من ترجمه‌های قابل قبولی ندارند و نمی‌دانم در این سال‌ها توسط افراد دیگری ترجمه شده‌اند یا نه و اگر این مهم انجام نشده است امیدوارم که صورت بگیرد جای یک ترجمه بهتری از کتاب کاوش‌های فلسفی به تعبیر من و به تعبیر رایج پژوهش‌های فلسفی همچنان خالی است. حقیقتش من دو سال قبل مصمم شدم که ترجمه این کتاب را هم در دست بگیرم اما شنیدم که آقای مالک حسینی به این امر مشغول شده‌اند و چون کار ایشان را خوبمی‌شناسم و در تراکتاتوس هم به من کمک کردند، می‌دانم که نتیجه خوب می‌شود. من شرح‌های خودم را که ویتگنشتاین متاخر تحت عنوان فلسفه ویتگنشتاین متاخر در کتاب آخرم منتشر کرده‌ام یعنی فصل مبسوطی از کتاب در باب فلسفه تحلیلی. امیدوارم آثار تالیفی و ترجمه‌ای دیگری نیز باز منتشر شود. آثار متعدد نوید این را می‌دهد که در سنت فلسفی معاصر ایران ویتگنشتاین جدی انگاشته شده است و اگر ما اکنون در سال ۹۷ اگر با سال ۶۷ مقایسه کنیم به نظرم غیر قابل قیاس است و پیشرفت زیادی صورت گرفته است. شخصاً امیدوارم آثار تالیفی بیشتری در این باب منتشر شود چنانکه در پاره‌ای از مقدمات آثارم آوردم اندیشیدن به زبان مادری کمک بیشتری به نهادینه شدن و بومی شدن این ایده‌ها و تفکر به زبان مادری کمک می‌کند. جدی گرفته شدن ویتگنشتاین در فضای فلسفه معاصر را به فال نیک می‌گیرم و امیدوارم هم ویتگنشتاین پژوهی بسط بیشتری بیابد و هم به دیگر فیلسوفان معاصر و پارسناس توجه بیشتری بشود. خوشبختانه شنیده‌ام در دو سه سال اخیر به شوپنهاور هم از این حیث اقبال خوبی شده و آثار متعددی از او و درباره او منتشر شده است و امیدوارم این اقبالناکی شامل حال سایر فیلسوفان اورجینال طراز اول غربی هم بشود.